

دکتر حسین ابو ترابیان



شاه و آمریکائیا

(۳)

مسائل مورد در خواست دانشجویان و مبارزان متعدد ایرانی مقیم داخل و خارج کشور ، هم از انجام تماس های او با مخالفان جلوگیری کند و هم گزارشی را که به سازمان ملل خواهد داد بنفع خود برگرداند. و طرح يك چنین توطئه ای فقط از روز ۱۰ دی به مخیله شاه راه یافت. چون او با وجود اطلاع قبلی بر تاریخ سفر والدلهایم به ایران، به امید آنکه سفر جیمی کارتر به ایران در شب سال نوی مسیحی ۱۹۷۸ (۱۰ دی ۵۶) موقعیت بسیار مستحکمی برایش فراهم خواهد ساخت ، اطمینان داشت که پس از قول و قرارهای کارتر و پر کردن کیسه گشادی که به همراهش خواهد آورد ، دیگر از هیچ مسئله ای - ولو تماس والدلهایم با مخالفانش - ترسی نخواهد داشت .

ولی همانطور که میدانیم ، سفر کارتر و گروه پانصد نفریش به ایران ، علی رغم هزینه هنگفتی که از جیب ملت ایران نثارشان شد ، هیچیک از انتظارات شاه را فراهم نکرد و طبق اخباری که از ملاقات آنها به بیرون درز نمود ، معلوم شد با وجودیکه شاه خرید چندین میلیارد

در شماره گذشته ، پس از بررسی اجمالی شرایط حاکم بر طبوعات آمریکائی و چگونگی برخورد آنها با جریان انقلاب ایران ، مراحل مختلف وزیروایم های روابط بین شاه و زعمای حکومت آمریکا را به چهار مرحله تقسیم کردیم ، که در مرحله اول آن به بررسی قهر و آشتی جیمی کارتر با شاه در فاصله بین انتخاب او به ریاست جمهوری آمریکا (در آبان ۱۳۵۵) تا قیام مردم قم (در ۱۹ دی ۱۳۵۶) پرداختیم.

مرحله دوم - از قیام مردم قم تا فرار شاه از ایران

اعلام تصمیم سفر (اکورت والدلهایم) دبیر کل سازمان ملل متحد به ایران در روز ۱۹ دی ۵۶ برای بررسی وضع حقوق بشر ، شاه را واقعا دستپاچه کرد . و او که اطمینان داشت مسلما از عهده جلوگیری از والدلهایم در تماس با مخالفان خود بر نخواهد آمد ، ناچار با گروه مشاورانش به چاره جوئی نشست تا به هر حیلله ای که شده ، قضایا را به گونه ای معکوس برای والدلهایم جلوه داده و با انصراف او از بی گیری

دلار اسلحه و هشت راکتور اتمی را تعهد کرد، ولی کارتر در طول اقامت ۱۷ ساعته اش در تهران، باز هم او را نصیحت کرد که بایستی هر طور شده از شدت سختگیری هایش بکاهد و مخالفان خود را تا آنجا که ضروری برای حکومتش نداشته باشد، در برابر نظر ایشان آزاد بگذارد. زیرا فقط در این صورت است که میتوان به ادامه منافع اقتصادی آمریکا؛ در ایران امیدوار بود و اطمینان داشت که دولت شوروی از وجود گروههای مخالف به نفع خود بهره برداری نخواهد کرد.

بیچاره کارتر که فکر میکرد فقط یک قدرت ضد آمریکائی در جهان موجود است، همیشه شاه را از نفوذ کمونیسم می ترساند و خیال میکرد که اگر دشمن کمونیسم را در ایران - و یا هر کشور دیگری - وارد کند، دیگر وحشتی از قطع نفوذ خود نخواهد داشت. و نیز «حقوق بشر» نیز بهمین جهت ابداع شده بود - که اخیرا زمانی حکومت آمریکا به آن دست یافت سو البته بدرستی تصور میکردند که اگر «آزادی» و «دموکراسی» در کشوری بوجود آید، «کمونیسم» راهی برای رخنه در آن کشور نخواهد یافت. ولی کدام آزادی و دموکراسی؟! همانکه آمریکائیان اختراع کرده اند و الان در کشور خودشان و اروپای غربی جاریست و نتیجه اش جز انحطاط جامعه و سقوط مبانی اخلاقی نیست؟! یا آزادی و دموکراسی واقعی، که همراه با تعالی بشر، حفظ حقوق افراد جامعه و ارج نهادن و شرف آدمیزادگان باشد؟

این درست است که هر دو نوع آزادی و دموکراسی ذکر شده، بهر حال از گسترش کمونیسم جلوگیری میکنند، ولی منظور کارتر همان اولی بود. که البته جز آنهم چیزی در محیله اش وجود نداشت. چون اگر ردپائی از دموکراسی نوع دوم می یافت مسلما اول از همه در آمریکا پیاده نمیکرد، که هر چه زودتر از زوال اخلاقی جامعه جلوگیری شود.

بهر حال، نظر کارتر هر چه بود، انتظارات شاه را برآورد؛ نمیکرد و شاه که پس از آنهمه دم جنبانند، بجای دریافت همه نوع قول پشتیبانی و مساعدت کارتر، با دستورات قاطع او برای اجرای هر چه زودتر «جیمی کراسی» مواجه میشد، واقعا نمیدانست که چگونه باید رویای شیرین خود در جهت قلع و قمع مخالفان را با دادن آزادی به آنها باجرا درآورد. و از طرف دیگر حساب می کرد که افتخار پذیرائی شب ژانویه از رئیس جمهوری آمریکا چند برایش گران تمام شده است، چون علاوه بر خرید چند میلیارد اسلحه و نیروگاه اتمی بی مصرف، بایستی در عرض چند روز آینده به یکی دیگر از دستورات قاطع ارباب نیز عمل کند و با مسافرت به کشورهای مسیر کارتر در مسافرت اخیرش (مصر و عربستان و هند) بولها و تعهداتی را که کارتر نسبت به روسای این کشورها بگردن گرفته بانجام برساند.

از طرفی، بدون نتیجه خود را دست و پا بسته تسلیم کارتر کرده و از طرف دیگر، مهمان طلبکار دیگری بنام کورت والدهایم را ۹ روز بعد در پیش رو خواهد داشت که این یکی متاعی از قبیل اسلحه و راکتور برای فروش نداشت و میبایست هر طور شده فکری بحالش کرد.

مجموع این دو عامل چنان شاه را دیوانه کرده بود که لازم می آمد حتما در اسرع وقت برنامه هائی جهت فریب والدهایم به مرحله اجرا درآورد، تا پس از آنکه شراو کنده شد، سرفرصت به حساب و کتاب بنشیند و وضع خودش را با کارتر روشن کند. وقت بسیار تنگ بود و شاه میبایست در عرض چند روز آینده عازم مصر شود و سفته هائیکه کارتر امضاء کرده بود به انورالسادات بپردازد. حتی یکروز تاخیر در اینکار باعث خشم ارباب میشد

و اظهار لطفی را که با یکسال بدبختی و عجز و لایه از او بدست آورده بود، از چنگ میداد. اجرای «حقوق بشر» مورد درخواست کارتر نیز در آن فرصت کوتاه امکان نداشت. و تازه او چگونه میتواند به مخالفانش آزادی بدهد و کسانی را که طی سالها در زندانهای مختلف زجر و شکنجه داده، به ملاقات والدهایم بفرستد؟ و اگر چنین میکرد، آیا ممکن بود باز هم آبروئی برایش ببندد و بتواند مقام خدایگانی خود را همچنان حفظ کند؟

سرانجام، شاه گرفتاریهای خود را با مشاوران مخصوصش در میان گذاشت و پس از چند روز بحث و نقشه کشی، عاقبت برنامه ای طرح شد که از مغز علیل آریامهری جز این هم انتظار نمیرفت. و این نقشه بقدری ابلهانه بود که درست بمانند سیردن یک ماده منفجره بر قدرت بدست کودکی نادان آنقدر میتوانست مغرب باشد که دودمان طراح آنرا بیاد بدهد، ولی چاره چه بود؟ شاه بایستی تن به این ریسک خطرناک بدهد، و یا اینکه با اعطای آزادی به مخالفانش شاهد از دست رفتن تدریجی تاج و تختش باشد. ولی او با تمام حماقتش ارزیابی صحیحی از اوضاع داشت و بخوبی مرکز اصلی ضديت با خودش را می شناخت. و این مرکز، همان مسلمانان مبارز به رهبری آیت الله خمینی بودند که در فاصله ۱۵ ساله اوج مبارزات علیه او (از ۱۵ خرداد ۴۳ بعد) هیچگاه تن به سازش نداده و همیشه با تمام قدرت بر ضداو فعالیت کرده بودند. و بهمین جهت، نقشه شاه نیز مستقیما متوجه همین مرکز گردید و نتیجه آن، بصورت انتشار آن مقاله کذائی در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ۵۶ درآمد، که البته موضوع بهمین سادگیا هم نبود و بدنبال آن مراحل دیگری نیز باید باجرا درمی آمد، تا نتیجه قطعی از این توطئه چینی تحصیل شود. بیایید خودمان را جای شاه و مشاورانش بگذاریم و با ارزیابی اوضاع حاکم بر آن زمان ببینیم که این اقدام شاه به چه دلیل صورت گرفته و قصد واقعی از انتشار این مقاله چه بوده است؟

مخالفین شاه

در آن موقع با اینکه در حدود ۹۵ درصد مردم ایران از وضع خود ناراحت بودند، ولی عملا نمیدانستند که این ناراضی و مخالفت خود بادستگاه حکومتی ایران را بایستی به چه شکلی ابراز نمایند. چون هم فاقد انجام لازم برای مبارزه بودند و هم از وحشت قدرت اهریمنی «اساواک» جرات ابراز وجود نداشتند. در این میان، گروه هائی بودند که در گوشه و کنار فعالیت میکردند و کم و بیش بسته به توانائی خود در جلب افراد مخالف شاه، هسته های مقاومتی برضد رژیم تشکیل داده بودند. و از مهمترینشان باید به گروه های زیر اشاره کرد:

۱- جبهه ملی: که بعد از شکست های بی دردی خود در فاصله سال های ۳۹ تا ۴۲ تقریبا خاموش مانده بود، کم کم روبه تجدید حیات میرفت. و با وجودیکه نسل جدید ایران تقریبا نه از دکتر مصدق و نه از جبهه ملی چیزی میدانستند، ولی روسای این جبهه با اتکاء به پشتیبانی گروهی از دانشجویان و بازاریها، اولین حرکت خود را بصورت تجمع اعضا و طرفداران خود در عید قربان سال ۵۶ (اوایل آذر) در کاروانسرا سنگی کرج برگزار کردند، که بلافاصله مورد هجوم عاهورین شاه قرار گرفت و با بجای نهادن گروه کثیری زخمی و دست و پا شکسته، از هم پاشید. گروه مهاجم از ۲۵۰ نفر ژاندارم تشکیل میشد که در لباس کارگران یکی از کارخانجات جاده کرج بطور اتفاقی از آن محل میگذشتند! و چون با گروهی خرابکار که به اعلیحضرت! توهین میکردند مواجه شدند، آنها را ادب کردند! (معلوم نیست که اولای این کارگران در روز تعطیل عید قربان

در آنجا چکار داشتند و چرا هریک چوبی هم به همراه خود آورده بودند ؟

ولی بهر حال ، وجود جبهه ملی ، آتقدیرها هم برای شاه اهمیت نداشت ، چون او بخوبی میدانست که چندان از رهبران این جبهه آمادگی فراوانی برای چانه زدن در راه دست یابی بقدرت رادارند ، ولذا وجود يك چنین گروهی آتقدیرها خاطر شاه را آزرده نمی کرد . او با اولین آزمایشی که بصورت هجوم مأموران ژاندارمری به آنها نمود ، فهمید که هنوز دکتر مصدق دیگری در میان آنها بوجود نیامده است . و بعدا هم دیدیم که سه تن از رهبران جبهه ملی نوبه مذاکره با شاه دادند : شایور بختیار خودش را دودستی تسلیم کرد - دکتر صدیقی از نیمه راه مذاکره بازگشت - و دکتر سنجابی هم بنا به بخاهش رئیس ساواک افتخار ملاقات به شاه داد ، ولی بعدا که متوجه رنگ مذهبی جنبش ورهبر بلانمازع آیت الله خمینی شد ، روبه ایشان آورد و با امضای اعلامیه سه ماده ای تسلیم رهبر گردید .

۲ - کمونیست ها : که بطور کلی فاقد يك برنامه روشن سیاسی بودند . و چون چشم امید به ازدیاد هر چه بیشتر طبقه کارگر و افزایش پروتاریای ایران داشتند ، لذا در آنموقع نه سازماندهی معقولی بینشان وجود داشت و نه باین زودبیا انتظار وقوع انقلابی در ایران را می کشیدند . تنها گروه دست چپی ایران که از انسجام برخوردار بود ، « سازمان چریکهای فدائی خلق » میتوانست باشد که با اجرای قیام « سیاهکل » در بهمن ۱۳۴۹ خود را کاملا شناساند و با انجام چند ترور ، بصورت یکی از گروههای فعال دست چپی ایران جلوه گر شده بود . ولی مبارزات سیاسی این گروه از حد پخش اعلامیه در دوسه کارخانه و تبلیغات ایدئولوژیک در میان قشر دانشجویان تجاوز نمی کرد . فعالیت بقیه گروههای دست چپی ایران نیز آتقدیرها بارز و آشکار نبود ، که بتوانند خواب راحت را از چشمان شاه بر بایند . و مهمتر از همه اینکه اغلب گروههای چپی ایران در خارج از کشور فعالیت داشتند و در آنجا هم بقدری با هم منازعه میکردند و از هم منشعب میشدند و یکدیگر را به فرصت طلبی و تجدید نظر طلبی متهم میکردند که اصلا فرصت اتحاد و اتفاق برایشان باقی نمی ماند . و هنوز هم که هنوز است آتقدیر که فرق متعدد کمونیستی ایران باهم اختلاف دارند ، شاید تک تک آنها با گروههای مذهبی نداشته باشند . شاه نیز با تجربه بسیار خوبی که از سازشکاری برخی از اعضای این احزاب دست چپی داشت ، بجز یکی دوتا از آنها ، بخوبی میدانست که میتواند با اکثر آنها کنار بیاید و بکارشان بگیرد ، چنانکه خیلی از مأمورین ساواک شاه را همین افراد تشکیل میدادند ، و البته کار پسندهای هم بود ! چون بالاخره گاهی اوقات لازم میشود که برای ضربه زدن به دشمن با او از راه دوستی وارد شد !

۳ - روحانیت مبارز: با همراه داشتن پشتوانه و سابقه درخشان در قیام ۱۵ خرداد ۴۳ ، و نفوذ عظیمی که در قلب توده های مردم داشت ، یکی از قدرت های مخالف بود که همیشه شاه روی آن حساب میکرد و با وجودیکه توانسته بود عده کثیری اهل عمامه را بدور خود جمع کند ، ولی بخوبی میدانست که هیچیک از این آخوندانها در طبقه روحانیت مبارز جانی نداشته اند و هرگز قادر به نفوذ در میان مردم نبوده اند .

یکی از اختلافات بارز بین گروه روحانیون مخالف شاه و سایر گروهها این بود که روحانیون احتیاج به تبلیغ ایدئولوژی خود نداشتند و هرگاه که می توانستند در اجتماع یکی از مساجد و یا برنامه های مذهبی ، خود را به منبر برسانند ، حتی برای چند دقیقه هم که شده بخوبی قادر به شناساندن هدفهای مبارزه و بسیج توده میشدند . چون ، حرف شنوی مردم از آنها هیچ مشکلی را بر میان

نمی آورد و صرفا با بدست آوردن يك کرسی خطابه در جمع مردم ، کار ماهها و بلکه سالها کوشش و فعالیت سایر گروهها را در عرض چند دقیقه بانجام میرسانند . و جانب تراز همه اینست که عامه مردم به راحتی بین آخوندهای درباری و روحانیون مبارز فرق می گذاشتند و همیشه شاهد بوده ایم که منبر گروه اول هیچگاه مورد اقبال توده مردم قرار نمی گرفت .

حضور آیت الله خمینی بعنوان يك پدیده منحصر بفرد در مبارزه با رژیم و آن قاطعیت و سرسختی استثنائی ، یکی از پشتوانه های عظیم برای روحانیت مبارز محبوب میشد و هریک از مسلمانان معتقد که به نحوی با افکار و آرمان های ایشان آشنا میگردد ، دیگر مجال بود دست از پشتیبانی از هدفهای ایشان بکشند و آن چنان در راه مبارزه سرسخت و فعال میشد ، که از شمار جانش هم دریغ نمی کرد . از طرف دیگر ، برنامه های ارشادی دکتر علی شریعتی نیز رسوخ عظیمی در نسل جوان پیدا کرده و روزی نبود که هزاران نفر به جمع دلباختگان ایدئولوژی انقلابی اسلام چه در میان عوام و چه در میان روشنفکران افزوده نشود .

وجود اکثریت زندانیان سیاسی شاه از قشر مبارزین اسلامی و پیروان ، آیت الله خمینی و مکتب شریعتی ، یکی از تگرانیهای اساسی شاه را تشکیل میداد و با وجودیکه او بهمگان وانمود میکرد که تمام زندانیان سیاسی ایران از مارکسیست ها و تروریست ها هستند ، ولی خودش بخوبی از جریان امر اطلاع داشت و میدانست که سرانجام باید فکری برای این گروه کشیر کرد و صرفا با وارد ساختن اینگونه اتهامات بی پایه نمیشود از حرکت این سیل عظیم جلوگیری نمود .

اجرای سه حرکت انقلابی توسط بازاریان تهران در اثنای ماه آبان ۵۶ شاه را بیش از پیش وحشت زده کرد و او که بخوبی از اطاعت بی چون و چرای بازاریان و طبقه خرده بورژوازی (کاسبکار) از روحانیت اطلاع داشت ، تمام قدرتش را برای کوبیدن روحانیت بسیج کرد ، تا هرچه زودتر از شر این نیروی مزاحم ترقی و تعالی ایران ؟ آسوده شود .

این سه حرکت ، یکی در روز ۴ آبان ۵۶ (نگین زادر روز آریامهر) بصورت خاموش کردن تمام چراغهای مغازه های بازار و دیگری در همانروز بصورت قرار داشتن بنگه های متعدد آبخوری در اغلب خیابانهای تهران (بصورت تشبیهی از مراسم عزاداری و آب دادن به مردم عزاداران) و سومی در روز ۸ آبان ۵۶ بشکل تعطیل سراسری بازار بعنوان شب هفت شهادت آقای سید مصطفی خمینی (پسر بزرگ امام) انجام گرفت ، که هر سه آنها خشم فراوانی در شاه برانگیخت و او راه چه بیشتر برای کوبیدن روحانیت مصمم گرد .

بازاریها با آنکه در آنموقع هنوز از نظر سیاسی چشم به فعالیت های جبهه ملی داشتند ولی به مرور و همراه با اوج گرفتن فعالیت های مسلمانان مبارز متوجه میشدند که با پیمودن مسیر نهضت اسلامی خیلی راحت تر میتوان به اتحاد و یگانگی همه طبقات راه یافت و با سرعتی باور نکردنی روبه سوی پیروزی ورهائی از دیکتاتوری شاه شتافت . و این بود که با عزمی راسخ پای در این راه نهادند و با انجام آن سه حرکت انقلابی علنا به رژیم اعلان جنگ دادند .

نقشه شاه با موفقیت روبرو شد

بنابر این ، روحانیت مبارز با در دست گرفتن رهبری مخالفین شاه در سه قشر عبده مملکت ، یعنی توده های محروم و معتقد به اسلام ، بازارها و کاسبکارها ، اکثریت دانشجویان و روشنفکران

مسلمان ، سنگر بسیار ارزنده‌ای برای پناه آوردن مردم ناراضی و مخالفت با حکومت و دیکتاتوری شاه ایجاد کرده بود ، که شاه هم کاملاً به این امر توجه داشت و میدانست که برای حفظ آبروی خود بایستی در درجه اول ضربه شدیدی به این مرکز بزند . و همین جهت در جلسه ایکه باتفاق مشاورانش برای نقشه کشی در جهت فریب دادن «والدهایم» تشکیل داد ، همین مهم را بررسی کرد و باین نتیجه رسید که با استفاده از تجربیات خود در مورد شکست قیام ۱۵ خرداد ، این بارها بهتر است به نحوی با روحانیون درگیری پیدا کند تا بتواند با یک کرشمه چهار کاره بانجام برساند :

اول اینکه : با ایجاد یک تلاطم مصنوعی ماهیهای درشت را به سطح آب می‌کشاند و بیهانه ایجاد شورش آنها را به بند خواهد انداخت .

دوم : با بهم ریختن و اغتشاش مصنوعی ، زمینه نامساعدی جهت تحقیقات و ال‌دهایم ایجاد میکند .

سوم : با اجرای چند برنامه نمایشی ، گروه اکثریت مخالفان خود را در انظار جهانیان بی‌آبرو میکند .

چهارم : به کارتر هم می‌فهماند که اگر بخواید مردم ایران را آزاد بگذارید ، چنان جنجالی برآید می‌اندازند ، که تر «حقوق بشر» او را بی‌اعتبار خواهند کرد .

برنامه ریزی شاه واقعا عالی بود ، چون روز ۱۷ دی را بعنوان «باصلاح روز آزادی زنان» در پیش رو داشت و تقارن این روز با ورود والدهایم به ایران (۱۹ دی) بهانه بسیار خوبی بدست می‌داد که حداکثر استفاده را در جهت بی‌آبرو کردن قشر روحانیت مبارز ایران بکند ، و چون مرکز این روحانیت نیز در شهر قم قرار داشت ، پس بهتر بود که نقشه بلید او در قم باجرا دربیاید . مقدمه چینی برای تحریک مردم نیز کار بسیار ساده‌ای بود که با نوشتن یک مقاله سرایا ناسرا و توهین به حضرت آیت‌الله خمینی می‌توانست انجام پذیرد .

مقاله کذائی توسط نیکومردی با امضای مستعار «رشیدی مطلق» با زور سرریزه ساواک در شماره ۱۷ دی ۵۶ روزنامه اطلاعات انتشار یافت و بلافاصله تحریکات شروع شد: چندین هزار نسخه از این روزنامه برای قم ارسال گردید ، که در مواقع عادی شایسته بیش از صدخواننده در این شهر نداشت ، تلفن‌ها بکارافتاد ، همه بازارها یک نسخه از روزنامه خریدند و روز ۱۸ دی گروه‌کثیری در بدر بدنیال خرید شماره شب گذشته اطلاعات در خیابانها برآید افتادند . گروه متخصص شایعه‌سازی و خبرپرانی ساواک عازم قم شد و گروه گروه مردم را به گرد خود جمع کردند و آنها را تاسرحد خشم تحریک نمودند . روحانیون مبارز که واقعا از قضایای پشت پرده بی‌اطلاع بودند ، برای کسب تکلیف به حضور آیت‌الله شریعتی در قم شتافتند و خلاصه ، در تمام طول روز ۱۸ دی آنچنان جوهر از خشم و غضبی بر سراسر قم حکمفرما شد که هر آن انتظار انفجاری میرفت . از طرف دیگر ، نیروهای مخصوص ضد شورش بسیج میشدند و عکاسان مخصوص ساواک نیز آماده‌تیه مدرک از لحظات انفجار برای مقاصد بعدی شاه بودند .

روحانیون قم که از این فرصت مناسب برای علنی کردن مبارزات ضد رژیم آماده بهره‌برداری میشدند ، بی‌خبر از آنکه شاه چه استفاده تبلیغاتی از نتیجه فعالیت آنان خواهد برد ، در مناظر و معابر مردم قم را به راه پیمائی اعتراض آمیز دعوت کردند و بناشدهم مردم به کوچه و خیابان بریزد و خشم و نفرت خود را نسبت به مقاله روزنامه اطلاعات بگوش جهانیان برسانند .

سوزه اصلی عکاسان ساواک ، در درجه اول زنهای چادری قم و سپس طلاب و روحانیون بودند که در راه پیمائی و تعرض روز ۱۹ دی می‌توانستند مقاصد اصلی شاه را در عکسهایشان کنند .

نقشه شاه با کمال دقت و مهارت ، همانگونه که میخواست ، در قم به مرحله اجرا درآمد و ماموران او با کشتن و مجروح نمودن عده کثیری از مردم مبارز ، دستگیری چند تن از روحانیون سرشناس ، همراه با اسناد و مدارک مفصل عازم تهران شدند ، تا نتیجه اقدامات خود را به شرفرض برسانند و مزه دهند که این بار هم اعلیحضرت قدر قدرت ! توانست بر ارتجاع سیاه ! از لغات من در آوردی آریابهری) پیروز شود .

شاه بقدری از موفقیت نقشه خود اطمینان داشت که حتی برای دریافت گزارش آن صبر نکرد و صبح روز ۱۹ دی عازم مصر شد تا تفهیدات مالی کارتر را به سادات بپردازد و همانروز فرح را هم به آمریکا فرستاد تا در آنجا دست به نقد آماده تسلیم گزارش اجرای «حقوق بشر» در ایران به کارتر باشد و بلیعه دنا به ! خودش رانیز عازم تایلند و نیوزیلند و استرالیا گرد که اقلاً اتهام دست داشتن در اجرای چنین برنامه‌ای را از دامن خانواده خود بزداید ! همان روز ۱۹ دی ، والدهایم طبق قرار قبلی وارد ایران شد و اولین اخباری که بدستش رسید ماجرای شورش قمی‌ها بود که او را هاج و وواج برجای نهاد . ماموران متخصص شستشوی مغزی شروع به تخریب ذهن والدهایم نمودند و از جمله باو گفتند که :

« ... بجز دریکه اعلیحضرت شروع به اعطای آزادی به این مردم نمودند ، آنها بلافاصله علیه روز آزادی زن قیام کردند و زنهار را مجبور به پوشیدن چادر و نقی تمام ترقیات دوره آریابهری ساختند . ملاهای مرتجع نیز بعنوان ضدیت با پیشرفت های ایران و مخالفت با آزادی زنان بیدان آمدند و با ماموران حکومت درگیر شدند و این عکس گویای فعالیت کاسیست که همیشه بعنوان مخالفین شاه فریاد می‌زنند ، و تا به آزادی رسیدند ، این چنین خواسته‌های ارتجاعی را مطرح ساختند ... » از جمله عکسهای دیگری که بنظر والدهایم رسید ، عنظره شیشه و پنجره شکسته بانکهای صادرات بود که در آنروزها اغلب مورد هجوم مردم قرار میگرفت و این مأمورین بجای آنکه دلیل واقعی این حملات را (که خریداری سهام این بانک تمام هزار بزدالی بود) با اطلاع والدهایم برسانند ، باو وانمود کردند که مرتجعین ایران مخالف تمام مظاهر تمدن ، از جمله بانکها در ایران هستند . و مسئله مهمتر که بیش از همه والدهایم را از مرحله پرت کرد ، تبلیغاتی بود که همین ماموران متخصص ، بعنوان دخالت کمونیست ها برای تحریک مرتجعین به مخالفت باشاه ، بگوش والدهایم فرو میکردند . و خلاصه طوری او را در محاصره خود گرفتند که رشته اصلی تحقیقات از دستش بیرون رفت و در ملاقات یکساعته‌ای که در روز چهارم اقامتش پس از بازگشت شاه از مصر و عربستان با او داشت ، کاملاً نظرات شاه را تصدیق کرد و قول داد که حتماً گزارش مثبتی به نفع او به سازمان ملل متحد خواهد داد و کارتر را از مظلومیت او آگاه خواهد کرد ، تا همه بدانند که این شاهنشاه فداکار ! علی‌رغم تمام کار شکنی های خیل مخالفان بی‌فرهنگش چه اقدامات وسیعی بنفع ملت خود بانجام رسانده است !

از طرف دیگر ، عکسها و گزارشات حادثه قم توسط خبرگزاری های بین‌المللی در سطح وسیعی پراکنده شد ، و آنچنان جو مساعدی بنفع شاه در دنیا ایجاد گردید ، که ناگهان اغلب مطبوعات جهان و بخصوص رسانه‌های گروهی آمریکا تغییر موضع دادند و شروع بدفاع از شاه ایران نمودند . این روزنامه ها پس از مطالعه و تفسیر اخبار حادثه قم ، به این نتیجه رسیدند که مخالفان شاه در ایران باید

بمه گروہ تقسیم شوند: گروه اول که در جامعه از نفوذ مذهبی خود استفاده میکنند ، ملاما هستند که مخالف هرگونه پیشرفت و ترقی می باشد . و گروه دوم ، کمونیستها ، که برای ضربه زدن به حکومت شاه ایران و از بین بردن یکی از بهترین دوستان آمریکا در خاور میانه ، حتی حاضرند به لباس ملاما درآیند و افکار ارتجاعی را تبلیغ کنند . و گروه سوم ، عده ای عناصر روشنگر افراطی هستند که انتظار اصلاحات عمیق در جامعه را دارند ، ولی نمی فهمند که با چنین جو ارتجاعی موجود در ایران ، برآوردن خواسته های آنان بوسیله شاه تا چه اندازه مشکل است !

البته انتشار يك چنین تفسیرهای احمقانه ای در روزنامه های آمریکائی ، باجها و هدایای بی شماری نیز در کنار خود داشت . که اردشیر زاهدی حاتم صفتانه در میان جراید آمریکائی بخش میکرد و آنها را وادار می نمود که هرچه بیشتر به آب ورنک مطالب خود بیفزایند و تا میتوانند همراه با انتقاد از مخالفین شاه ، آثار تمدن آریامهری را يك يك برشمارند . خود او نیز کنفرانسهائی متعددی در آمریکا ترتیب داد و با چسباندن هزاران اتهام بی جا به «اپوزیسیون ایران» هرچه بیشتر سعی در زدودن تبلیغات سابق روزنامه های آمریکائی در مورد انتقاد از شاه نمود و از جمله ، در مصاحبه ای با روزنامه «روچستر پست بوتن» ، اردشیر زاهدی اظهار داشت که : تظاهرات مخالفین شاه در قم بدست کمونیستها ایجاد شده بود !!

برنامه جانب دیگری نیز در فاصله دو هفته بعد از قیام مردم قم باجرا درآمد که هر چه بیشتر به مظلومیت شاه در افکار عمومی آمریکائی ها افزود و آن يك تناثر فرمایشی بصورت جمع آوری گروه کثیری از زنان عروسکی در اغلب شهر های ایران بعنوان «اعتراض عمومی علیه مخالفان نهضت آزادی و تساوی حقوق زنان» بود که در روز دوم بهمن ۵۶ باجرا درآمد و اخبار آن با آب و تاب فراوان در دنیا منعکس گردید که : زنان ایرانی اقدام قبیحی را محکوم میکنند و بهیچوجه دست از سر آریامهر - که میراث داز آزادی زنان از پدرش بوده - بر نمی دارند . و البته باید اعتراف کرد که شاید حدود ۹۰ درصد زنهائی که در این اجتماعات شرکت نمودند ، از ماهیت اصلی قیام مردم قم خبر نداشتند و واقعا نمیدانستند که در پس پرده چه توطئهائی باجرا گذاشته شده است . و شاید هنوز هم عده کثیری از زنانی که در آن برنامه شرکت داشتند ، نمی دانند که چگونه آلت دست دستگاه های تبلیغات آریامهری قرار گرفتند .

روز ۱۳ بهمن نیز شاه ، که شاهد موفقیت های درخشانی از هر جهت شده بود ، با خیال راحت به سفر هندرفت تا بقیه دستورات کارتر را در جهت اجرای تعهدات پولی او در مسیر سفر اخیرش بانجام برساند . و این در حالی بود که باردیگر محبوب القلوب کاخ سفید شده و آمریکائی های خوش خیال نیز باتوجه از بدگویی هائی که در عرض یکساله گذشته نسبت به نوکر خدمتگزار خود کرده بودند ، او را بعنوان تنها قدرت قابل اعتماد در خاور میانه در نظر می آوردند و اطمینان داشتند که مخالفین او بخاطر افکار ارتجاعی هرگز قادر به عرض اندام در برابرش نیستند .

موفقیت شاه در آمریکا ، بعد از این ماجرا آنچنان مستحکم گردید که در موقع سفر فرح به آمریکا (به بیانه سخترانی در سالروز تاسیس انجمن آسیائی نیویورک) پلیس آمریکا باشدت هرچه تمامتر به صف دانشجویان ایرانی مخالف شاه حمله کرد و تظاهرات این جوانان غیور را که در مقابل هتل محل اقامت فرح ترتیب داده شده بود در هم شکست . البته همانطور که قبلا گفته شد ، مسافرت فرح از

روز ۱۹ دی آغاز شده و وظیفه اصلی او در آمریکا ملاقات با کارتر و سایر زعمای کاخ سفید بود ، که در مورد قیام مردم قم آنها را توجیه کند و همان برنامه نمایشی تهران در مورد والدنهایم را بسرای حکمرانان آمریکائی باجرا در آورد .

پلیس آمریکا نیز در جریان این تظاهرات آنقدر خوش خدمتی کرد که اردشیر زاهدی برای قبردانی از آنها يك میهمانی شام ۱۵۰ نفری در نیویورک ترتیب داد و همراه با هدایای فراوان از يك يك مامورین آمریکائی برای حفظ جان شهبانوی نیکو خصال ! تشکر کرد . ولی با همه این احوالات هیچیک از آمریکائی های باشعور ! از خود نپرسیدند که پس دلیل اعتراض و غوغای دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا برای چیست ؟ و آیا آنها هم فکر ارتجاعی دارند و مخالف ترقی و پیشرفت ایران هستند ؟ ... بطور است که همه آمریکائی ها پی به ماهیت مخالفین شاه بردند ، ولی هنوز دانشجویان ایرانی نتوانسته اند این مسئله ساده و بدیهی را درک کنند و همچنان با حکومت شاه سرناسازگاری دارند !!

بهر حال ، ماه عمل کارتر و شاه شروع شده بود و میرفت که باامضای قرار دانهائی متعدد دیگر هر چه بیشتر ملت و مملکت ایران را در گرداب هلاک فرو کند . ولی در همان حال ، مسائل به گونه ای دیگر نیز جریان پیدا کرده بود و شاه خبر داشت که با انتشار آن مقاله کذائی و تحریک مردم قم ، در حقیقت گور خودش را کند . و با دست خود روزنه ای در سد عظیم اختناق و دیکتاتوری خویش بوجود آورده که عنقریب این سد را درهم خواهد شکست و آنچنان سیل عظیمی براه خواهد انداخت که هستی خود و خانواده اش را همراه با لشکر مزدوران و تمام شرکای خارجیش به باد خواهد داد .

خشم مردم قم از جمله مزدوران شاه به جمعیت معترض در روز ۱۹ دی ، لحظه به لحظه اوج میگرفت و روحانیون و مردم مبارز از کوچکترین فرصت برای افشگری جنایات رژیم دریغ نمی کردند . پیام ها و اعلامیه های حضرت خمینی از نجف هرچه بیشتر به پایداری مردم در مقابل تعدیات رژیم می افزود و آنان که گویی با داشتن چنین پشتیبان شکست ناپذیری جسارت و قدرت فراوانی یافته بودند ، دقیقه ای از خودسازی برای مقابله با رژیم غفلت نمی کردند و اصلا نمیخواستند که قیام مردم قم را بعنوان اعتراض به مطالب يك روزنامه قلمداد کنند ، چون هدفشان خیلی والا تر از آن بود که بخاطر يك مقاله این چنین لیاخیزند ، و گروهی کشته و زخمی از خود بجای گذارند

حادثه قم برای مسلمانان مبارز در حکم نیشتری بود که به يك زخم چرکین چند ساله وارد آمد و مردم با چندان تکرار شعار «مرک بر شاه» در آنروز ، ناگهان احساس کردند که روح تازه ای یافته اند و از چنان جرات و جسارتی برخوردارند که اگر همتی بکنند میتوانند تمام نیروهای مردمی در سراسر کشور را بسیج نموده و قیام هائی گسترده تر براه اندازند ، تا بزور به هدف نهائی خویش ؛ یعنی بهم پیچیدن طومار حکومت خودکامه شاه نائل شوند .

در این میان ، شاه مست از باهه پیروزی که چه آنان : هم مخالفان خود را بی آبرو کرده ، هم از خطر «حقوق بشر» اجته وهم اربابان سابق را بر سر لطف آورده ، اخباری را که از گوشه و کنار مملکت در رابطه با قیام قم می رسید بای اعتنائی می نگریست و پیش خود تصور می کرد که فعلا تا چند سالی خیالش از جانب پیروان خمینی آسوده است و بعد از آنهم با برنامه ای که بصورت ناپس يك دانشگاه اسلامی در مشهد دارد ، هم قم را از مرکزیت خواهد انداخت و هم تمام طلبه ها را حقوق بگیر نگه خواهد نمود و نسلی از روحانیت بوجود خواهد آورد که دیگر جرات عرض اندام

در مقابل حکومت را نداشته باشند. وقیل از آنهام بادرست گرفتن اوقاف، تمام مستمری روحانیون را قطع خواهد کرد و بررور با منزوی کردن آنها، میتواند حتی قانونی برای خمس و ذکات نیز وضع کند که بکلی دست و پوی این مزاحمین سلاطین را برای همیشه ببندد.

تبریز منفجر شد

شاه در همین گونه رویاهای شیرین غرق بود که ناگهان تبریز در روز ۲۹ بهمن ۵۶ منفجر شد و چرت شاهانه را پاره کرد. حادثه تبریز که بمناسبت چهلم شهدای قم صورت گرفته بود، آنچنان برای شاه وحشتناک و غیر مترقبه بود که او بکلی دست و پای خود را گم کرد و آنچنان ابلهانه رفتار نمود که بخاطر عرضه دلایل قانع کننده برای توجیه واقعه تبریز، کار را بیش از حد خراب کرد.

اظهارات شاهانه دائر براینکه گروهی خرابکار از آن سوی مرز آمده اند و تبریز را بخاک و خون کشیده اند، تنها توانست گروهی ساده لوح را بفریبد و از آن طرف، وزیر مشاور دولت آموزگار بنام «هلاکورامبد» در مجلس اظهار داشت: «آشوب و بلوای تبریز را کمونیست های شناخته شده براه انداخته اند!» و جالب تر از همه اینست که نماینده تبریز در مجلس، باتفاق اکثریت نمایندگان گفته های او را تأیید کردند و گفتند که: این شورش بدست کسانی ایجاد شده که پاسپورت خارجی ندارند!

قیام مردم تبریز باینکه حمله ای بی نظیر بود، ولی حتی یک خبرگزاری هم این قیام مردانه و پرشکوه را بمناسبت چهلم شهدای واقعه قم قلمداد نکرد و اغلب آنها همان اظهار نظرهای شاه و مجلس را بعنوان اینکه این حادثه را کمونیست ها بوجود آورده اند، در مراکز خود مخابره کردند. والیته این بار اصلا اسمی از ارتجاع و مذهب و ملاوزن چادری در گزارشهای خود نبردند. چون اگر چنین میکردند، آنوقت رابطه قیام تبریز باقم مکشوف میشد و اجارا میبایستی به نحوی قضیه را طوری ماستمالی کنند که بسوی قیام مذهبی از آن به مشام نرسد.

بعضی از اظهار نظرهای مطبوعات آمریکائی راجع به قیام تبریز، بیشتر به یک شوخی شایهت داشت تا حقیقت، و آنها که مردم ایران را بهیچوجه قابل درک آزادی های اعطائی آریامهری نمی دانستند، اینطور نتیجه می گرفتند که چون کمونیست ها در قم نتوانستند در پوشش عمامه و چادر به هدفهای خود برسند، این بار در تبریز دست به اقدام علی زدمشهر را بخاک و خون کشیده اند. این آمریکائی ها که همیشه از کمونیسم یک غول وحشتناک ساخته و به همین بیانه برگزیده ملل استعمار زده جهان سوم سوار شده اند، هنوز هم دست از این بیانه های بیگانه برنمی داشتند و چون هیچگاه فکر نمی کردند که امپریالیسم آمریکا دشمن دیگری جز کمونیسم در دنیا داشته باشد، لذا به این گفته «بجان هاسترالدس» وزیر خارجه اسبق آمریکا متمسک میشدند که گفته بود: «هرکس بامانیست پس با دشمن ماست» و چون شاه را یک حاکم مورد تأیید ملت ایران میشدند!، لذا تمام کسانی را که مخالف او بودند، مخالفان آمریکا میدانستند، و البته واضح است که مخالف آمریکا هم کسی جز کمونیست ها نمیتوانستند باشد!

در مورد قیام تبریز، دانشجویان و مبارزان ایرانی مقیم آمریکا دست به افشگری زدند ولی بقدری جو حاکم بر افکار عمومی آمریکا بسوی شاه گرایش داشت که هیچ نشریه معتبری جز چند روزنامه محلی و کم تیراژ حاضر به چاپ مطالب آنها نند و در نتیجه، جرعه معدودی از حقایق امر با خبر نشدند. در حالیکه اغلب رسانه

های معتبر آمریکائی با شدتی بیش از گذشته به تعریف و توصیف از شاه، و اینکه مخالفانش برای خراب کردن وجهه اودست به توطئه زده اند، میپرداختند.

ولی با همه این احوال، شاه کم کم متوجه حقایق تلخ میشد و ضربه تبریز بقدری برایش دردناک بود که حتی تحریف روزنامه های آمریکائی نیز دلش را شاد نمیکرد و میخواست به مرتب تر تیب که شده خودش را از این چاله ای که کنده بود نجات بدهد. و چون بگیر و ببندهای تبریز نیز کاری صورت نداد، لذا باردیگر مشاورانش را احضار کرد تا یک «شاه کار» دیگر براه بیاندازد و یکی دیگر از آن نقشه های آریامهری را پیاده کند، نقشه ای که باز هم کار او را خرابتر کرد و باینکه بانجام آن از چاله در آمد، ولی این بار در لبه چاهی هولناک فرار گرفت که بعدا با حرکات احمقانه دیگری مثل آتش سوزی سینما رکز و کشتار هفده شهریور، با مغز به درون آن چاه سقوط کرد.

جالب اینجاست که پس از واقعه تبریز، ارتشبد شفتت استاندار نظامی ارسالی شاه به آذربایجان شرقی، ماموریت یافت که ابتدا با اهالی تبریز از در استمالت وارد شود و برای اینکار با چند تن از معتمدین و افراد خوشام تبریز تماس گرفت که باتفاق در تهران به حضور همایونی! شرفیاب شوند و آنها مراتب استعفا و معذرت مردم تبریز را به خاکبای! ایشان نشان دهند. ولی در مراجعه به این افراد، آنچنان جواب دندان شکنی دریافت کرد که اصلا از خیر اینکار گذشت. و شاه مجبور شد که با همکاری مشاورانش آن نقشه کذائی را در تبریز بمرحله اجرا بگذارد. جواب معتمدین تبریز به «شفقت» در حدود این مضمون بود که: «... شما در همه جا گفته اید، واقعه تبریز را افرادی که پاسپورت خارجی داشته و از آنسوی مرز آمده و کمونیست هم هستند، انجام داده اند. آنوقت چطور ما بیائیم و از عملی که افراد خارجی کرده اند عذرخواهی کنیم! شما بهتر است بروید و همان خارجی ها را به پیشگاه اربابان ببرید، چون ما همگی شناسنامه ایرانی داریم و به آن افتخار میکنیم...» یکی از مسائلی که شاه راجع به اجرائی «شاه کار»

خود در تبریز ترغیب کرد، واقعه ۱۰ فروردین ۵۷ بود که تقریباً در اغلب شهرهای مهم ایران بعنوان چهلم شهدای تبریز اتفاق افتاد و زدو خورد های فراوانی بین مردم بیا خواسته و نیروهای انتظامی شاه در گرفت که تعداد کثیری کشته و زخمی از خود بجا گذاشت.

شاه که حس میکرد رشته کار از دستش رهائیده و طنابی را که برای مخالفانش مهیا کرده بود، به دور گردن خودش افتاده و لحظه به لحظه تنگتر میشود، تصمیم گرفت برنامه مورد نظر را در روز ۱۹ فروردین ۵۷ در تبریز با اجرا بگذارد و نشان بدهد که چگونه در قلب و روح مردم جای دارد!... ولی آیا امکان داشت که بشود جمعیتی کثیر از مردم غیرتمند آذربایجانی را برای هواداری از شاه جمع کرد و این مردم را که خشم و نفرتی بیش از حد نسبت به شاه در وجودشان عالما مال بود در یک نمایش شاهانه حاضر نمود و عکس و فیلم آنها را بعنوان طرفداران شاهنشاهی ایران به سراسر دنیا مخابره کرد؟

مسلم بود که با پول نمیتوان مبادرت به گردآوری مردم کرد و اگر هم کسانی یافت شوند که با دریافت باج سیل حیثیت و شرف خود را بفروشند، مسلماً تعدادشان از هزار نفر افزون نخواهد بود. پس چاره کار چیست؟ و چگونه میتوان بدون استفاده از مردم شهرتانهای دیگر، خود تبریزیها و اهالی روستاها و شهرهای اطراف را وادار به تجمع در تبریز و برپائی تئاتر «شما ساخته» نمود؟

ادامه دارد